

# ایستاده بر اوج

زندگی از زندگی شهید ایرج بلند نظر

نویسنده:

شهین تاج الدینی



انتشارات حاج قاسم  
وابسته به کنگره شهدای استان کرمان

سورتنامہ حج الدینی، شہین، ۱۳۶۵  
عنوان: نام بر اوج / روایتی از زندگی شهید ایرج بلندنظر نویسنده: شہین ناج الدینی  
موضوع: زندگانی / کنگره شهدای استان کرمان، انتشارات حاج قاسم  
مشخصات ظاہر: ۱۹۸-۱۹۸۰، ۱۹۸۰، ۱۹۸۰، ۱۹۸۰  
سایک: ۱۹۸۰، ۱۹۸۰، ۱۹۸۰، ۱۹۸۰  
وضعیت فهرست نویسی: ایسا  
عنوان دیگر: روایتی از زندگی شهید ایرج بلندنظر  
موضوع: بلندنظر، ایرج، ۱۳۶۷-۱۳۵۹  
موضوع: شهیدان - ایران - خاطرات  
Iran - Survivors - Diaries - Martyrs Biography  
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹، شهیدان - سرگذشتنامه  
Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸، Martyrs Biography  
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹، خاطرات  
Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸، Personal Narratives  
رده بندی کنگره: DSR ۱۶۲۶  
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۳  
شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۶۹۴۹۳

عنوان: نامبر اوج / روایتی از زندگی شهید ایرج بلند نظر

طراحی و صفحه آرایی: مؤسسه امید کویر/چاپ: پرنیان قم

انتشارات: شهید حاج قاسم سلیمانی

قیمت: ۱۸۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

آدرس: کرمان خیابان مصلی، مرکز حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس سپاه ثارالله

تلفن: ۰۳۴-۲۲۷۱۷۷۱۱ پست الکترونیکی: Hajghasem1334@Gmail.com

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب پیش رو، روایت زندگی مردی است از تبار لاله های جنوب دیار کریمان، جیرفت. تورق و توجه در آن، اسطوره های شاهنامه ای را به حاشیه می برد و من و تو را به صبح سبز ظفر، فرامی خواند!

با همه سعی و دقتی که در این نگارش ها می شود، حق مطلب ادا نمی گردد! لکن، قطره ای است از دریای بیکرانه شخصیت این ملازمان درگاه حق و شایستگان ردای شهادت.

همان گرفتار یافتگانی که روبه قبله انتظار ایستاده اند و ما را با خودشان تا متن محرم می دهند. همانان که وجودشان را با عشق، سرشته بودند و سرنوشت شان را با شهادت، و کربلایشان نشان از سفری دراز داشت. آنان که رد پوتین هاشان، هنوز بر پیشانی ابرها مانده و نور وجودشان چشم و چراغ قافله مردی و مردانگی است. قافله ای که همواره در مسیر آسمان در حرکت است.

اینک ما مانده ایم و در راری وظیفه رراهی که مرد می طلبد! باشد که این روایت پند آفرین در توجه ره پویان این طریق سخت و جاودانه، قرار گیرد!

ایمان

فرمانده سپاه ثارالله، استاد کرمان

غلامعلی ابو حمزه - بهار ۱۳۹۹

|     |                                |
|-----|--------------------------------|
| ۶   | مقدمه                          |
| ۸   | یادداشت نویسندگان              |
| ۱۲  | یادداشت ناشر                   |
|     | فصل اول ایرج به روایت خانواده  |
| ۱۳  | صمیمی ترین دوست                |
| ۴۸  | هوای رفتن داشت                 |
| ۵۰  | مهربانی اش ذاتی بود            |
| ۶۳  | عروج ایرج                      |
| ۶۹  | مهربانی هایش را می فهمیدم!     |
| ۷۱  | عمو! وقت نماره                 |
| ۷۷  | کارش درست بود                  |
| ۷۸  | حسرت آخرین دیدار               |
| ۸۰  | عزیزترین عضو خانواده           |
|     | فصل دوم ایرج به روایت همسرمان  |
| ۸۳  | گردان ۴۱۹                      |
| ۹۴  | روز عقد ایرج                   |
| ۹۸  | گوشتی رو بده به حلی علی        |
| ۱۰۵ | محله ی جوانی.....              |
| ۱۰۸ | اهل تعارف و تکلف نبود          |
| ۱۱۷ | خورنوازان                      |
| ۱۲۱ | موقعیت دو انگشت                |
| ۱۳۰ | مرد جنگ بود و نگاهش به دور دست |
| ۱۴۱ | ایرج تا عروج                   |
| ۱۵۴ | مرد جنگ و خستگی؟!              |
| ۱۵۶ | جای شان خالی                   |
| ۱۵۸ | یک رزمنده باید بداند.....      |
| ۱۶۱ | این صدای ایرج است!             |
| ۱۶۶ | حسین! ما رفتیم...              |
| ۱۶۷ | شرح مختصر عملیات والفجر ۱۰     |
| ۱۶۷ | سازمان رزم                     |
| ۱۶۷ | عقبه - جاده                    |
| ۱۶۹ | شرح عملیات                     |
| ۱۷۰ | ضد انقلاب                      |
| ۱۷۱ | بمباران شیمیایی حلبچه          |
|     | اسناد و تصاویر                 |
| ۱۷۵ | وصیت نامه                      |
| ۱۷۶ | مصاحبه شهید                    |
| ۱۷۷ | مصاحبه دوم                     |
| ۱۷۸ | دست نوشته های شهید             |
| ۱۸۱ | نامه ها                        |